

شیوه مناظرات امام جواد (ع)

نسیبه علمایی*

چکیده

مناظره یکی از شاخص‌ترین اسلوب‌های خردمندان قرآنی در مورد اثبات یگانگی خدا و صدق انبیاء بوده (البقرة، ۲/ ۲۵۸) و همچنین کیفیت شیوه مناظره صحیح در قرآن اشاره گردیده است. مناظره گفتمانی برای ایجاد فهم مشترک و درک متقابل توأم با اثربخشی دو جانبه است. از این رو ائمه اطهار^(ع) به ویژه امام جواد^(ع) آن را به عنوان یکی از روش‌های آموزشی و تبیین معارف دینی در مواجهه با اندیشه‌های مخالفان اسلام و تشیع در موضوعات پرچالش علمی درخور دقت و تأمل بسیار می‌دانستند. این مقاله ابتدا سبک مناظره را در قرآن کریم بررسی نموده و سپس به اصول حاکم بر روند مناظرات امام جواد^(ع) پرداخته است. خردسالی آن حضرت هنگام عهده داری منصب الهی امامت، پدیده‌ای بی سابقه بود و پیامدها و واکنش‌هایی حتی در میان شیعیان در پی داشت که علت اصلی پیدایش مناظرات در آن عصر را می‌توان همین دلیل برشمرد.

* مدرس آموزشکده فنی و حرفه‌ای سما، دانشگاه آزاد اسلامی، اصفهان، خوراسگان، ایران.

مناظرات حضرت تفوق و برتری علمی او را بر اندیشمندان اهل سنت و حقانیت مقام امامت ایشان را در عصر خویش به اثبات رسانده است. مناظرات امام^(ع) جنبه ارشادی و هدایتی داشته و روش حضرت بر پایه استدلال عقلی، عالمانه، رعایت انصاف و ملایمت و احترام به مخاطب بوده و همانند امامان پیش از خود مصداق عینی جدال احسن بودند.

کلید واژه‌ها: قرآن، امام جواد^(ع)، مناظرات، یحیی بن اکثم، رسواسازی احادیث جعلی.

در آمد

مناظره در لغت: به معنای در امری با هم بحث و گفت‌وگو کردن در حقیقت و ماهیت دو چیز و سؤال و جواب کردن است.^۱

و در اصطلاح: سخن گفتن جمعی است طبق قواعد معینی که به اثبات یا نفی مسأله‌ای بپردازند و با بهره‌گیری از استدلال نظر خود را ثابت کنند.^۲

مناظره فنی کارساز در جهت پیشبرد مقاصد علمی و عقیدتی و نیز نوعی گفت‌وگوی علمی با هدف شناخت آراء و انظار دیگران است.

مناظرات ائمه معصومین^(ع) یکی از مهم‌ترین منابع برای درک بهتر عقاید شیعه است. اهمیت مناظره به گونه‌ای است که آیات متعددی به توضیح و تبیین این فرهنگ در میان مسلمانان اختصاص داشته و آنان را از جدل و بحث‌های بی‌ثمر منع کرده است (العنکبوت، ۲۹/۴۶؛ النحل، ۱۶/۱۲۵). انگیزه اصلی مناظره در اسلام ایجاد فهم مشترک و درک متقابل توأم با اثربخشی دو جانبه و تبادل داده‌های علمی، رفع تضادها و ایجاد توافق و کمک به حلّ مسائل و اختلافات علمی در بین ادیان و فرقه‌های مختلف با عقاید و آراء متفاوت است. مناظره با روش صحیح سودمند و با شیوه نادرست و نامناسب آن نتیجه عکس می‌دهد. کیفیت مناظرات امام جواد ائمه^(ع) با عقاید مخالف از جهات متعددی برای پیروان ایشان درس آموز و الهام بخش است. از جمله آن برخورد منطقی و استفاده از منابع مورد توافق دو طرف است.

مناظرات امام جواد با مذاهب دیگر به گونه‌ای بود که احساسات مذهبی را جریح دار نمی‌فرمود و ایشان همواره جانب اتحاد و یکپارچگی بین شیعه و سنی را در نظر داشتند. این نوشتار مختصر بر آن است با ارائه گوشه‌هایی از مناظرات آن امام همام، خوشه‌ای

از خرمن علم و فضل و کمال عقل و برخورد خردمندانه در رعایت انصاف و ادب و احترام از آن وجود گرامی برگیرد.

مناظره یا جدال احسن

یکی از مهم‌ترین بخش‌های کتاب‌های منطقی، مبحث صناعات خمس است؛ صناعات مانند برهان، جدل، خطابه، شعر و مغالطه؛ منطقیان به هنگام بحث از صناعت جدل درباره آداب مناظره مباحثی را ارائه می‌دهد.^۳

مناظره نوعی گفت‌وگوی علمی با هدف شناخت آراء و انظار دیگری است. در این گفت‌وگوهای سامان یافته و هدفمند، هر طرف می‌کوشد تا براساس روش پرسش و پاسخ، افکار دیگری را شناسایی و با نقد آن، درستی و نادرستی فکر و نظری را ارائه دهد و موجبات تغییر و تبدیل نگرش و بینش طرف مقابل و یا شنوندگان را فراهم آورد. این شیوه به آدمی کمک می‌کند تا درک درست و متقابلی از آراء و انظار دیگران داشته باشد و در یک جلسه صریح، با گفت‌وگو، نظریه‌های خود و دیگری را در ترازوی نقد مستقیم بگذارد و نقاط مثبت و منفی آن را به دست آورد. البته گفت‌وگوها و مناظره‌ها می‌تواند به اشکال گوناگون و روش‌های مختلف انجام گیرد. به این معنا که گاه گفت‌وگوها به شکل جدلی انجام می‌شود که هدف از آن تنها چیرگی به طرف دیگر گفت‌وگوست. نوع دیگر گفت‌وگو، بازشناسی نقاط ضعف و بطلان فکر و نظر طرف مقابل است. در این جا، هدف تنها چیرگی به هر شکلی بر طرف دیگر گفت‌وگونیست، بلکه هدف آن است که اموری که بر مخاطب پوشیده مانده، آشکار شود و خود وی به نادرستی و بطلان فکر و نظرش برسد. این گفت‌وگو و جدل از آن جایی که به هدف درست و مطلوبی انجام می‌گیرد بایسته نیست با ابزارهای نادرستی انجام پذیرد. به این معنا که گفت‌وگو باید با دلایل روشن، مدارک درست و حق و شواهدی مقبول به هدف راهنمایی دیگران انجام پذیرد. این نوع گفت‌وگوها که از آن در قرآن به جدال احسن یاد شده، به این گونه انجام می‌شود که مخاطب با باورهای خود به نقص و بطلان و نادرستی اندیشه برسد. در این گفت‌وگو هر چند که هدف، نوعی غلبه بر طرف مقابل است، ولی هدف و قصد اصلی از گفت‌وگو آن است تا شخص مخاطب از رأی و نظرش منصرف شود و خود به نادرستی آن پی ببرد. از این رو، هم از نظر ابزاری و هم از نظر محتوایی و هم

در شیوه بیان اصول انسانی، حقیقت خواهی و عدالت جویی مورد توجه قرار می‌گیرد. بنابراین طرفین مناظره‌های منطقی، حکیمانه و به هدف دست یابی به یکی از اهداف تفاهمی، ارتباطی و انتقال دانش‌ها، در برابر هم قرار می‌گیرند و به تبیین و تحلیل افکار و آرای یک دیگری می‌پردازند و در نهایت به توصیه‌ها و نتایج گفت و گو پای بند می‌شوند و براساس آن، حرکت خویش را ادامه می‌دهند. این مطلب را می‌توان از آیه ۲۵ سوره نحل به دست آورد.

آیه‌ای که دالّ بر این است که با اهل کتاب مجادله نکنید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ (العنکبوت، ۲۹/۴۶) این آیه تبیین می‌کند که چنین جدال احسن و خردمندانه‌ای با برخی از انسان‌ها و گروه‌ها امکان پذیر نیست.

از جمله کسانی که نمی‌توان با آنان به مناظره و گفت‌وگوی نیک و خردمندانه پرداخت انسان‌های ظالمی هستند که از جاده حق و حقیقت بیرون رفته و بی منطق نسبت به هر چیزی ستیز می‌کنند، زیرا این افراد پیش از گفت‌وگو و مناظره، خود را در موضعی قرار می‌دهند که به نتایج و توصیه‌های پایانی مناظره پای بند نیستند. از این رو ممکن است حتی در روش گفت‌وگو نیز به سبب همان خصلت ستمگرانه و خروج از جاده حق و عدالت، به بیراهه روند و با سخنان یاوه و بیهوده و روش‌های باطل و شواهد و ادله نادرست و دروغین به بحث و گفت‌وگو بپردازند. این دسته از مردم، اصولاً تمایلی به شناخت حق از باطل و سره از ناسره ندارند و گفت‌وگو با آنان جز بیهودگی و فرصت سوزی چیزی به دنبال نخواهد داشت. از این رو خداوند مؤمنان را از گفت‌وگو با چنین انسان‌هایی که ظالمانه و حق ستیزانه به غوغا سالاری و هیاهو سالاری رو می‌آورند، نهی کرده است.

از نظر قرآن این گونه گفت‌وگوها و جدال‌ها، مناظره‌های باطلی است که هدفی جز تمسخر اهل حق با بهره‌گیری از روش‌های باطل و ستمگرانه پی نمی‌گیرد: ﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ﴾ (غافر، ۴۰/۵)؛ ﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا﴾ (الكهف، ۱۸/۵۶). چنین کسانی تنها به هدف نابودی حق به گفت‌وگو می‌پردازند و هیچ هدف انسانی، عادلانه و حق خواهانه‌ای را دنبال

نمی‌کنند. از این رو تمسخر طرف دیگر گفت‌وگو برای آنان امری طبیعی و عادی است و در گفت‌وگوها پای بند هیچ یک از اصول اخلاقی نیستند. به هر حال از نظر قرآن هر مناظره و گفت‌وگویی تنها زمانی گفت‌وگویی پسندیده و مجاز است که با هدف روشنگری و در چارچوب اصول مشترک عقلانی و عقلایی با بهره‌گیری از عناصر تحلیل و تبیین و به قصد پذیرش توصیه‌های نهایی آن انجام پذیرد.

آداب و شرایط جدال احسن یا مناظره در قرآن کریم

از آن چه بیان شد گوشه‌هایی از آداب و شرایط جدال نیز معلوم گردید، ولی از آن جایی که تبیین شرایط و آداب مجادله می‌تواند در رسیدن به هدف مناظره کمک بسیاری کند، مهم‌ترین شرایط و آداب مناظره و گفت‌وگورا از زبان قرآن در این جا مطرح می‌شود؛

۱- حقیقت‌جویی:

از مهم‌ترین شرایط که می‌تواند مناظره را به مناظره‌ای پسندیده و مطلوب تبدیل کند، حقیقت‌جویی است.

۲- عالمانه بودن:

لازم است مناظره‌ها عالمانه و برپایه دانش شکل گیرد و دوطرف گفت‌وگو نسبت به موضوع، از علم و آگاهی لازم و کافی برخوردار باشند؛ خداوند در آیاتی چند از جمله؛ سوره اعراف آیه ۷۱ و سوره حج آیه ۳ و ۸ و سوره لقمان آیه ۲۰ و سوره غافر آیه ۳۵ و ۵۶، تنها مناظره و جدالی را مجاز و روا می‌داند که براساس دانش و برهان باشد.

از نظر قرآن هرگونه مجادله و مناظره جاهلانه و به دور از علم و دانش، می‌تواند آثار مخرب و زیانباری را به جا گذارد و مسیر گفت‌وگورا به سوی کفر و شرک و گمراهی بکشانند؛ زیرا بیان مطالب به دور از علم و دانش، تنها موجبات گمراهی مردم می‌شود و هیچ ثمره‌ای برای مناظره کنندگان به دنبال نخواهد داشت. البته دشمنان اسلام و حقیقت از آن جایی که در فکر گمراهی مردم هستند از این روش بسیار بهره می‌برند و می‌کوشند تا با بیان مطالبی به دور از علم و دانش، مردم را به شبهه افکنند و راه حق را بر آنان بپوشانند. (غافر، ۴۰/ ۳۵-۵۶؛ لقمان، ۳۱/ ۲۰-۲۱).

۳- منطق گرایی:

از دیگر شرایط گفت و گو و مناظره پسندیده آن است که گفت و گوها همچنان که از نظر محتوا باید بر پایه دانش و علم باشد، از نظر روشی نیز بر پایه منطق و استدلال و برهان باشد.

شیوه مناظره پیامبران و ائمه اطهار^(ع) با مخالفان و منکران حقائق بر این اصول استوار بوده، مانند: حضرت ابراهیم^(ع) که با برهان روشن و قاطع در برابر بت پرستان می گوید که آن گاه که آن ها را می خوانید سخن شما را می شنوند؟ آیا می توانند به شما سود و زبانی برسانند. ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ * إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ * قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَاقِبِينَ * قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ﴾ (الشعراء، ۲۶، ۶۹-۷۲). منطق ابراهیم^(ع) این است: موجودی فاقد توانایی بر سود و زیان، شایستگی خضوع انسان را ندارد.

از نظر قرآن، کسانی که بر پایه علم و دانش به مناظره می پردازند، همواره از روش منطقی بهره مند می شوند، زیرا هدف آنان بیان حقایق است و می کوشند تا از روشی سود برند که حقیقت را به سادگی آشکار سازد. ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ (النحل، ۱۶/۱۲۵) و آیه: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ....﴾ (العنکبوت، ۲۹/۴۶).

۴- نرمی و مدارا:

اظهار رفق و نرمی و مدارا به هنگام جدال با مخالفان، از سفارش های خدا در آیاتی از جمله آیه ۱۲۵ سوره نحل و ۶۷ و ۶۸ سوره حج و ۴۶ سوره عنکبوت است؛ زیرا مدارا کردن با مخالفان می تواند همدلی آنان را برانگیزد.

۵- مراعات احترام و تکریم:

اصولاً یکی از مهم ترین عوامل جذب و جلب اشخاص آن است که به دیگران احترام نهند و آنان را تکریم کنند. در مقابل، هرگونه بی احترامی و تمسخر می تواند واکنش منفی را به دنبال داشته باشد و اجازه نزدیکی و همفکری و همدلی را ندهد. بنابراین در هر گفت و گویی باید مراعات شخص را کرد و از تمسخر وی اجتناب کرد.

البته شیوه دشمنان دین و حقیقت این گونه است که با تخریب شخص می کوشند او را منفعل ساخته و در بحث و مناظره بر او غلبه کنند. چنین شیوه ای همان جدال باطل و مذموم از نظر قرآن است: ﴿وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا

آيَاتِي وَمَا أَنْذَرُوا هُرُؤًا﴾ (الکھف، ۱۸/۵۶).

۶- بصیرت بخشی:

هدف از مناظره باید ایجاد فضایی برای درک درست حقایق باشد. براین اساس روشننگری و بصیرت بخشی باید به عنوان هدف مناظره مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا از نظر قرآن هرگونه مناظره‌ای که به دور از رسیدن به این هدف باشد، مناظره‌ای بیهوده، لغو و نارواست و مؤمن مجاز به ورود به این گونه مناظره‌ها نیست.

۷- تقلید ستیزی و مبارزه با تعصبات:

در شرایط مجادله و گفت و گو، تقلید ستیزی و مبارزه با تعصبات بی جا باید در دستور کار قرار گیرد؛ زیرا بسیاری از امت‌ها و ملت‌ها به سبب تقلید بی جا و تعصبات قبیله‌ای و خویشاوندی و جناحی به سوی فکر و نظر کشیده می‌شوند و آن را حفظ می‌کنند. از این رو، یکی از شرایط مناظره نیک و پسندیده آن است که به دور از تقلید و جناح بندی باشد. ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ* وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾ (لقمان ۲۰/۲۱-۲۱) این آیات تبیین می‌کند که تقلید و تعصب خویشاوندی، اساس جدال جاهلانه کافران درباره خدا بوده است.

آنچه گفته شد تنها گوشه‌ای از آیات قرآنی و تحلیل و تبیین آن بوده است. با این همه از همین آیات می‌توان دریافت که مناظره پسندیده چه اهدافی را دنبال کند و با چه شرایط و آدابی برگزار گردد تا حقیقت، آشکار و باطل رسوا گردد.

با مطالعه آیات قرآن، همچنین می‌توان به دو اسلوب متفاوت در گفت و گوها پی برد:

یکی اسلوب تند که در برخی گفت و گوهای قرآن با کافران و مشرکان به چشم می‌خورد. در این گفت و گوها معمولاً سخنانی تند در نكوهش و نفی آزا و اندیشه‌های باطل ایراد شده است. به کارگیری این تعبیرات در قرآن، به منظور انذار و هشدار به مخالفان فکری و بیم دادن آنان از عذاب اخروی است.

در مقابل، اسلوب توأم با مروت و نرمی است که در اغلب گفت و گوهای دینی به ویژه گفت و گوها و مناظرات معصومین^(ع) مشاهده می‌شود.

معصومین^(ع) و پیامبران الهی بالاترین مرتبه سعه صدر و ادب و احترام را در مواجهه با مخالفان فکری از خود نشان داده‌اند، رسول خدا^(ص) در فضای شرک آلود جاهلیت

عرب، توانست انسان‌های بی‌شماری را جذب تعالیم اسلام کند، این همه بر اثر برخورد‌های شایسته‌ای بود که آن حضرت (ص) به ویژه در گفت و گوهای اعتقادی از خود نشان می‌داد. پیامبرگرمی (ص) و معصومین (ع) با کافران، مشرکان، علمای یهود و نصارا، ساعت‌ها به بحث و گفت‌وگو می‌نشستند و با احترام به هویت فرد، به تصحیح اندیشه‌ها و باورهای غلط آنان می‌پرداختند و در فضایی آرام به سخنان آنان گوش فرا می‌دادند.

در گفت و گوهای پیامبران الهی با اقوام خود، نهایت ادب، تواضع، شجاعت و سعه صدر به چشم می‌خورد. نمونه‌های متعددی از این برخوردها، در داستان‌ها و سرگذشت اقوام گذشته در قرآن، گزارش شده است.

حضرت هود (ع)، در مواجهه با قوم خود، آنان را دعوت به عبادت خدا و تقوای الهی می‌کرد، ولی سران قوم، پیامبر خود را با الفاظ ناپسند خطاب می‌کردند و می‌گفتند: «إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنُظَنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (الأعراف، ۶۶/۷)؛ «در حقیقت ما تو را در نوعی سفاهت می‌بینیم و جداً تو را از دروغ‌گویان می‌پنداریم». اما هود در پاسخ، ادب و احترام را فراموش نمی‌کند و با کلامی آرام می‌گوید: «يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (الأعراف، ۶۷/۷)؛ «ای قوم من، در من سفاهتی نیست، ولی من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم».

علامه طباطبایی (ع) ذیل این آیه می‌نویسد: تعبیر «يَا قَوْمِ» لحن کسی است که نهایت درجه مهربانی و حرص بر نجات مردمش دارد. هود (ع) در ردّ تهمت سفاهت از خود و اثبات دعوی رسالت خویش، هیچ تأکیدی به کار نبرد؛ تا اولاً در مقابل مردی لجوج، لجبازی و اصرار نکرده باشد. و دوم: آن‌که بفهماند، دعوای وی اینقدر روشن است که هیچ احتیاجی به تأکید ندارد.

این ادب و احترام و صبر و حلم را می‌توان در گفت و گوهای شعیب با قوم خود (هود، ۸۸/۱۱)، نوح (ع) با مردم زمان خود و دیگر پیامبران الهی مشاهده کرد. دایره این احترام و دوستی در گفت و گوهای معصومین (ع) با مخالفان فکری تا بدانجاست که این بزرگواران، در گفت و گوبا کافران و مشرکان، از تعبیراتی چون «یا أخواهل مصر»، «یا أخوا العرب»، و... استفاده می‌کردند. این تعابیر، نشان از حاکم بودن روح اخوت و برادری بر گفت و گوهای اسلامی دارد. گفت و گوهایی که با هدف اثرگذاری و امتناع مخاطبان

و اصلاح و دگرگونی در نگرش‌ها و باورهای آنان انجام می‌گرفته است. تا مخالفان فکری به تفکر و اندیشه روی آورند، مجذوب پیام‌های قرآن و اسلام شوند، شناخت و معرفتشان فزونی یابد و در مسیر هدایت و سعادت قرار گیرند.^۴

بافت تاریخی دوران امام جواد^(ع)

بدیهی است شرایط اجتماعی و سیاسی زمان ائمه یکسان نبوده بنابراین از دوره امام جواد^(ع) تا امام عسکری^(ع) به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود و از این نظر تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت صادق^(ع) کاهش بسیار چشمگیری را نشان می‌دهد.

علت پیدایش مناظرات در عصر امام جواد^(ع) از طرفی خردسالی ایشان در عهده دار شدن مقام امامت بود. در حقیقت یکی از حضرات ائمه معصوم^(ع) که در خردسالی به امامت رسیدند، امام جواد^(ع) در هفت سالگی است. از این رو، از همان عصر امامت امام رضا^(ع) به بعد، این سؤال مطرح شد که: با توجه به مقام بسیار ارجمند امامت، چگونه انسانی در خردسالی به امامت می‌رسد؟ زیرا دوران شکوفایی رشد و عقل در مردان، به طور معمول از پانزده سالگی شروع و در چهل سالگی به تکامل می‌رسد. این مسائل در آن عصر، از جنجالی‌ترین مسائل روز بود.

هچنین برخی از مخالفان و معاندان، به ویژه عباسیان و در رأس آن‌ها مأمون عباسی تلاش‌های زیادی کردند با دستاویز قرار دادن این مسأله از آن در جهت مطامع شوم خود بهره جویند؛ آنان با ترتیب مناظرات مختلف سعی می‌کردند شخصیت علمی آن حضرت را خدشه دار سازند. اما پیروزی امام جواد^(ع) در مناظرات با پاسخ‌های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد، و همه نقشه‌های معاندان و مخالفان و خلیفه مکار عباسی را نقش بر آب نمود.

در این نوشتار مختصر برآنیم با ارائه گوشه‌هایی از برخی از مناظرات آن امام همام، خوشه‌ای از خرمن علم و فضل و کمال عقل آن وجود گرامی برگیریم، و فراروی اندیشه خویش قرار دهیم.

اما امام جواد^(ع) نیز همچون پدران بزرگوار خود در مناظرات علمی و جلساتی که

حاکمان برگزار می‌کردند تا به نوعی هم ایشان را مغلوب کنند و هم به اهداف خود برسند شرکت می‌کردند تا حقانیت امامت و مکتب برحق تشیع را اثبات کنند. و همچنین یکی از اصول پذیرفته شده تشیع این است که امام معصوم^(ع) می‌تواند با علم الهی پرسش‌های مردم را پاسخ دهد. شیعیان با توجه به سن کم امام جواد^(ع) با انواع سؤالات و برپایی مجالس مناظره می‌خواستند علم الهی امام^(ع) را دریابند. بنابراین مناظرات با دو هدف متفاوت یکی آزمودن مقام امامت در بین شیعیان و دیگری خدشه دار کردن مقام ایشان از طرف مخالفان شکل گرفت.

از طرف دیگر، در آن مقطع زمانی، قدرت معتزله افزایش یافته بود و مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت عباسی در آن زمان از آنان حمایت و پشتیبانی می‌کرد و از سلطه و نفوذ خود و دیگر امکانات مادی و معنوی حکومتی، برای استواری و تثبیت خط فکری آنان و ضربه زدن به گروه‌های دیگر و تضعیف موقعیت و نفوذ آنان و خدشه دار کردن مقام امامت و ولایت، به هر شکلی بهره‌برداری می‌کرد. به طوری که بسیاری از آن مناظرات با اقدام و نیرنگ مأمون عباسی برپا می‌شد، وی با گردآوری دانشمندان از فرقه‌های مختلف و ترتیب مجالس بحث و مناظره با امام جواد^(ع)، کوشید آن حضرت را از نظر علمی شکست دهد.

فرقه افراطی معتزله دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می‌کردند و آنچه را که عقلشان صریحاً تأیید می‌کرد، می‌پذیرفتند و بقیه را رد و انکار می‌کردند و چون نیل به مقام امامت امت در سنین خردسالی با عقل ظاهریین آنان قابل توجیه نبود، سؤالات دشوار و پیچیده‌ای را مطرح می‌کردند تا به پندار خود، آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست بدهند! ولی در همه این بحث‌ها و مناظرات علمی، حضرت جواد^(ع) - در پرتو علم امامت - با پاسخ‌های قاطع و روشن‌گر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی خود از بین می‌برد و امامت خود و نیز اصل امامت را تثبیت می‌نمود. به همین دلیل بعد از آن حضرت در دوران امامت حضرت هادی^(ع) این موضوع - تصدی امامت در خردسالی - مشکلی ایجاد نکرد، زیرا دیگر برای همه روشن شده بود که خردسالی تأثیری در برخورداری از این منصب الهی ندارد.

آزادی بحث و انتقاد در مسائل مذهبی، یکی از ویژگی‌های بارز شریعت حیاتبخش اسلام است. در تاریخ زندگی پیامبر اکرم^(ص) و ائمه اطهار^(ع) و حتی رهبران تشیع، موارد

فراوانی یافت می‌شود که مخالفان اسلام با آنان به مناظره، بحث و گفت‌وگومی نشستند و اشکالات خویش را به اصول یا فروع اسلام، با کمال آزادی و صراحت، بیان می‌کردند. با توجه به این که امام جواد^(ع) در خردسالی به امامت رسید، عباسیان و در رأس آن‌ها خلیفه عباسی - مأمون - فکر می‌کردند آن حضرت از نظر علمی ناتوان است و از این رو با ترتیب چنین مناظراتی سعی می‌کردند شخصیت آن امام همام را خورد کنند. پیروزی امام^(ع) در مناظره با پاسخ‌های قاطع و روشنگر، هرگونه شک و تردید را در مورد پیشوایی او و نیز اصل امامت از بین برد. این گونه مناظرات خط بطلانی بر بسیاری از احادیث جعلی کشید. احادیثی که به دستور حاکمان غاصب و برای تثبیت حکومت غصبی آنان توسط عده‌ای انسان خود فروخته جعل شده و موجب انحراف در امت اسلامی بود.

براین اساس بافت تاریخی در زمان امام جواد^(ع) به اختصار به این شرح است:

شهادت امام رضا^(ع) و به امامت رسیدن امام جواد^(ع) در سن خردسالی؛

بافت حکومت بنی عباس و کیفیت موضع‌گیری‌های آن‌ها در برابر ائمه اطهار^(ع)؛

شرایط خاص فرهنگی و سیاسی حاکم بر جامعه اسلامی در آن عصر؛

انگیزه‌های شوم مأمون و معتصم برای تشکیل جلسات علمی و مناظرات.

مناظرات امام جواد^(ع)

از مهم‌ترین مواردی که نشان دهنده تعهد جواد الائمه^(ع) در پاسداری از سنت رسول خدا^(ص) است؛ مناظره‌ها و احتجاجاتی است که با بزرگان اهل سنت روی داده و یکی از محورهای این مناظره‌ها تکیه‌ای است که در مقام احتجاج به قرآن کریم و سنت رسول الله^(ص) و سیره امامان پیش از خود شده است. از امام جواد^(ع) مناظرات متعددی در کتاب‌های «الاحتجاج» طبرسی و «بحار الأنوار» مجلسی نقل شده است که به عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱. مناظره با یحیی بن اکثم^ه:

وقتی مأمون از طوس به بغداد آمد، نامه‌ای برای حضرت جواد^(ع) فرستاد و امام را به بغداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضا^(ع) به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سفر اجباری بود. حضرت پذیرفت و بعد از چند روز که وارد بغداد شد، مأمون او را به کاخ خود دعوت کرد و پیشنهاد تزویج دختر خود ام الفضل را به ایشان کرد. امام

در برابر پیشنهاد او سکوت کرد. مأمون این سکوت را نشانه رضایت حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد. او در نظر داشت مجلس جشنی تشکیل دهد، ولی انتشار این خبر در بین بنی عباس انفجاری به وجود آورد: بنی عباس اجتماع کردند و بالحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه‌ای است؟ اکنون که علی بن موسی (ع) از دنیا رفته و خلافت به عباسیان رسیده باز می‌خواهی خلافت را به آل علی برگردانی؟! بدان که ما نخواهیم گذاشت این کار صورت بگیرد، آیا عداوت‌های چند ساله بین ما را فراموش کرده‌ای؟!

مأمون پرسید: نظر شما چیست؟ گفتند: این جوان خردسال است و از علم و دانش بهره‌ای ندارد.

مأمون گفت: شما این خاندان را نمی‌شناسید، کوچک و بزرگ این‌ها بهره‌عظیمی از علم و دانش دارند و چنانچه سخن من مورد قبول شما نیست او را بیازمایید و مرد دانشمندی را که خود قبول دارید بیاورید تا با این جوان بحث کند و صدق گفتار من روشن گردد. عباسیان از میان دانشمندان، یحیی بن اکثم را - به دلیل شهرت علمی وی - انتخاب کردند و مأمون جلسه‌ای برای سنجش میزان علم و آگاهی امام جواد (ع) ترتیب داد. در آن مجلس یحیی رو به مأمون کرد و گفت: اجازه می‌دهی سؤال از این جوان بنمایم؟ مأمون گفت: از خود او اجازه بگیر.

یحیی از امام جواد (ع) اجازه گرفت. امام فرمود: «هر چه می‌خواهی بپرس». یحیی گفت: درباره شخصی که مُحرِم بوده و در آن حال حیوانی را شکار کرده است، چه می‌گویید؟ - یکی از اعمالی که در حال احرام حج یا عمره حرام است، شکار کردن است. در میان احکام فقهی، احکام حج، پیچیدگی خاصی دارد، از این رو افرادی مثل یحیی بن اکثم، از میان مسائل مختلف، احکام حج را مطرح می‌کردند تا به پندار خود، امام را در بن بست علمی قرار دهند -.

امام جواد (ع) فرمود: «آیا این شخص، شکار را در حِلّ - خارج از محدوده حرم - کشته است یا در حرم؟ عالم به حکم حرمت شکار در حال احرام بوده یا جاهل؟ عمداً کشته یا به خطا؟ آزاد بوده یا برده؟ برای اولین بار چنین کاری کرده یا برای چندمین بار؟ شکار او از پرندگان بوده یا غیر پرنده؟ از حیوانات کوچک بوده یا بزرگ؟ باز هم از انجام چنین کاری ابا ندارد یا از کرده خود پشیمان است؟ در شب شکار کرده یا در روز؟ در احرام

عمره بوده یا احرام حج؟!».

یحیی بن اَکثم از این همه فروع که امام برای این مسأله مطرح نمود، متحیر شد و آثار ناتوانی در چهره اش آشکار گردید و زبانش به لُکنت افتاد، به طوری که حَضار مجلس ناتوانی او را در مقابل آن حضرت نیک دریافتند.

در پی آن مأمون به بستگان و افراد خاندان خود نظر انداخت و گفت: آیا اکنون آنچه را که نمی پذیرفتید دانستید؟!^۶

حکم کلی شکار برای فرد مُحَرَّم: آن گاه پس از مذاکراتی که در مجلس صورت گرفت، مردم پراکنده گشتند و جز نزدیکان خلیفه، کسی در مجلس نماند. مأمون رو به امام جواد^(ع) کرد و گفت: قربانت گردم خوب است احکام هریک از فروعی را که در مورد کشتن صید در حال احرام مطرح کردید، بیان کنید تا استفاده کنیم.

امام جواد^(ع) فرمود: «بلی، اگر شخص مُحَرَّم در حِلّ - خارج از حرم - شکار کند و شکار از پرنندگان بزرگ باشد، کفّاره اش یک گوسفند و اگر در حرم بکشد کفّاره اش دو برابر است؛ اگر جوجه پرنده ای را در بیرون حرم بکشد کفّاره اش یک بَرّه است که تازه از شیر گرفته شده باشد، و اگر آن را در حرم بکشد هم بَرّه و هم قیمت آن جوجه را باید بدهد؛ و اگر شکار از حیوانات وحشی باشد، چنانچه گورخر باشد کفّاره اش یک گاو است و اگر شتر مرغ باشد کفّاره اش یک شتر است و اگر آهو باشد کفّاره آن یک گوسفند است و اگر هریک از این ها را در حرم بکشد کفّاره اش دو برابر می شود.

اگر شخص مُحَرَّم کاری بکند که قربانی براو واجب شود، اگر در احرام حج باشد باید قربانی را در منی ذبح کند و اگر در احرام عمره باشد باید آن را در مکه قربانی کند. کفّاره شکار برای عالم و جاهل به حکم، یکسان است؛ ولی در صورت عمد، - علاوه بر وجوب کفّاره - گناه نیز کرده است، اما در صورت خطا، گناه از او برداشته شده است. کفّاره شخص آزاد بر عهده خود اوست و کفّاره برده به عهده صاحب او است و بر صغیر کفّاره نیست، ولی بر کبیر واجب است و عذاب آخرت از کسی که از کرده اش پشیمان است برداشته می شود، اما آن که پشیمان نیست، کیفر خواهد شد».^۷

در پاسخگویی به پرسش مخاطب، امام تمام جوانب یک سؤال را در نظر قرار گرفته و یک مسأله را زیر و رو می فرماید تا پاسخ مناسب به سؤال مخاطب داده باشند و این الگوی مناسب برای مفتی و مجتهدهای مسلمانان و نیز پاسخگویان به مسائل شرعی

دیگران است.

ابن حجر هیثمی از علمای اهل سنت می نویسد: مأمون او را به دامادی انتخاب کرد، زیرا با وجود کمی سن، از نظر علم و آگاهی و حلم بر همه دانشمندان برتری داشت.^۸

درخواست اطلاعات بیشتر امام^(ع) از یحیی بن اکثم: امام ضمن تحریک مناظره گر از وی اطلاعات می خواست زیرا با پرسش مخاطب را وادار به تفکر و تأمل به سمت جامعیت سؤال بکشاند، چرا که در مناظره هدف تکامل شکل گیری ذهنیت مخاطب مناظره از موضوع یا مشکل مطرح شده، است. اکنون به مورد آن که تاریخ شاهد آن است اشاره می شود.

مأمون گفت: أحسنت ای أباجعفر^(ع)! خدا به تونیکی کند! حال خوب است شما نیز از یحیی بن اکثم سؤالی بکنید همان طور که او از شما پرسید. در این هنگام امام^(ع) به یحیی فرمود: «پرسم؟». یحیی گفت: اختیار با شماست فدایت شوم، اگر توانستم پاسخ می گویم و گرنه از شما بهره مند می شوم.

حضرت فرمود: «به من بگودر مورد مردی که در بامداد به زنی نگاه می کند و آن نگاه حرام است، و چون روز بالا می آید آن زن بر او حلال می شود، و چون ظهر می شود باز بر او حرام می شود، و چون وقت عصر می رسد بر او حلال می گردد، و چون آفتاب غروب می کند بر او حرام می شود، و چون وقت عشاء می شود بر او حلال می گردد، و چون شب به نیمه می رسد بر او حرام می شود، و به هنگام طلوع فجر بروی حلال می گردد؟ این چگونه زنی است و با چه چیز حلال و حرام می شود؟».

یحیی گفت: نه، به خدا قسم من به پاسخ این پرسش راه نمی برم، و سبب حرام و حلال شدن آن زن را نمی دانم، اگر صلاح می دانید از جواب آن، ما را مطلع سازید.

امام فرمود: «این زن، کنیز مردی بوده است. در بامدادان، مرد بیگانه ای به او نگاه می کند و آن نگاه حرام بود، چون روز بالا می آید، کنیز را از صاحبش می خرد و بر او حلال می شود، چون ظهر می شود او را آزاد می کند و بر او حرام می گردد، چون عصر فرامی رسد او را به حباله نکاح خود درمی آورد و بر او حلال می شود، به هنگام مغرب او راظهار می کند. -ظهار عبارت از این است که مردی به زن خود بگوید: پشت تو برای من یا نسبت به من، مانند پشت مادرم یا خواهرم، یا دخترم هست، و در این صورت باید کفارهظهار بدهد تا همسرش مجدداً بر او حلال گردد.ظهار پیش از اسلام در عهد

جاهلیت نوعی طلاق حساب می‌شد و موجب حرمت ابدی می‌گشت، ولی حکم آن در اسلام تغییر یافت و فقط موجب حرمت و کفاره به شرحی که گفته شد؛ گردید. و براو حرام می‌شود، موقع عشا کفاره ظهار می‌دهد و مجدداً براو حلال می‌شود چون نیمی از شب می‌گذرد او را طلاق می‌دهد و براو حرام می‌شود و هنگام طلوع فجر رجوع می‌کند و زن براو حلال می‌گردد»^۹.

اعتراف یحیی بن اُکثم: یحیی بن اُکثم - دشمن خاندان نبوت و امامت - که در مقاطع مختلف و در حضور خلیفه عباسی و سایر بزرگان بنی عباس، مغلوب امام جواد نه ساله شده است اعتراف می‌کند: روزی نزدیک تربت پیامبر (ص)، امام جواد (ع) را دیدم، با او در مسائل مختلفی به مناظره پرداختم و همه را پاسخ داد. گفتم: به خدا سوگند می‌خواهم چیزی از شما پیرسم ولی شرم دارم.

امام فرمود: «من پاسخ را بدون آن که سؤال خود را به زبان بیاوری، به تومی گویم؛ تومی خواهی پرسیدی امام کیست؟» گفتم: آری، به خدا سوگند! پرسشم همین است. فرمود: «امام، منم». گفتم: نشانه‌ای بر این ادعا دارید. در این هنگام، عصایی که در دست امام بود، به سخن آمد و گفت: «او، مولای من و حجت خداست»^{۱۰}. بنابراین امام با جواب به سؤال مطرح نشده که در ذهنیت یحیی بوده علم لدنی و الهی که ویژه امامت است را ثابت می‌فرماید.

۲. مناظره با محمد بن عیسی بن عبید از شیعیان در امر امامت:

در گزارشی از خود محمد بن عیسی که فرزندش احمد بن محمد از او نقل می‌کند به مناظره او با امام اشاره شده است. موضوع این مناظره مشخص نیست. چون می‌گوید: «ناظرنی فی اشیاء»؛ به این معنا که امام جواد (ع) در چیزهایی با من مناظره کرد. اما در ادامه همین روایت امام مطلبی به او می‌گوید که نشان می‌دهد که این مناظره بر سر موضوع امامت بوده است. بنابراین احتمال این امر وجود دارد که این مناظره در دورانی مربوط به دوران ابتدایی امامت حضرت (ع) یعنی: حدود سال ۲۰۳ ق و در دوران بحران‌های مربوط به امامت امام جواد (ع) روی داده باشد. امام به او می‌فرماید: «یا ابا علی ارفع الشک، ما لأبی غیری؛ یعنی: ای ابوعلی تردید از بین رفته است، هیچ جانشینی برای پدرم جز من وجود ندارد»^{۱۱}.

متن کامل گزارش این چنین است: محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن

عیسی، عن ابیه محمد بن عیسی، قال: دخلت علی ابی جعفر الثانی^(ع)، فناظرنی فی اشیاء، ثم قال لی: «یا ابا علی، ارتفع الشک، ما لأبی غیری».

این روایت به خوبی نشان می‌دهد که محمد بن عیسی بن عبید از کسانی است که که هنوز در امر جانشینی امام کودک دچار تردید است. این تردید با توجه به سخن استادش یونس بن عبدالرحمن در مجلس بعد از وفات امام رضا^(ع) در خانه عبدالرحمن بن حجاج کاملاً طبیعی است. در آن مجلس که بزرگان شیعه کوفه همچون ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبد الرحمن بن الحجاج و یونس بن عبد الرحمن حضور دارند، یونس اصحاب امام را از گریه بر امام هشتم^(ع) بر حذر می‌دارد و به آنان گوشزد می‌کند که به جای گریه کردن بهتر است که تا بزرگ شدن این کودک فکری به حال مسائل خود بکنیم. بعد از این سخن یونس؛ ریان بن صلت دستانش را در حلق یونس قرار داد و به او گفت ای پسر فاعله تو در حالی که اظهار ایمان می‌کنی در باطن خود شک و شرک را مخفی کرده‌ای. اگر امر خدا به این تعلق گرفته باشد، یک کودک یک روزه با یک مرد صد ساله تفاوتی نمی‌کند و برعکس اگر از جانب خدا نباشد حتی اگر هزار ساله هم باشد هیچ تفاوتی با دیگران ندارد. دیگران نیز یونس را توبیخ کردند.^{۱۲} با توجه به این گزارش می‌توان به شرایط فکری یونس و شاگردانش در این دوره پی

برد. یونس همانند استادش هشام و محمد بن عیسی عبیدی همچون استادش یونس به راحتی و به عنوان تعبد هر مطلب کلامی را قبول نمی‌کردند و با امام معصوم^(ع) نیز وارد بحث می‌شدند. از این حیث این گروه با دیگران تفاوت داشتند و از همین حیث نیز از ناحیه جناح تندرو مورد خشم و غضب و یا حتی تکفیر قرار می‌گرفتند.

نکته دیگر این‌که با توجه به حضور محمد بن عیسی در بغداد و هم چنین بحثی که بر سر جانشینی امام وجود دارد این احتمال وجود دارد که این مباحثه یا مناظره با امام در شهر صورت گرفته باشد.

۳. مناظره‌ای با فقهای بغداد و شهرهای دیگر:

مسعودی در اثبات الوصیه می‌گوید که بعد از وفات امام رضا^(ع) در سال ۲۰۲ و زمانی که امام جواد^(ع) کودکی هفت ساله بود. در این گزارش بعد از این‌که داستان مربوط به تجمع بزرگان بغداد هم چون ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، محمد بن حکیم، عبدالرحمن بن حجاج، یونس بن عبدالرحمن و عده دیگری از برجستگان در منزل

عبدالرحمن بن حجاج و هم چنین برخورد شدید او با یونس را گزارش می‌کند می‌گوید بعد از این گفت و گوها تعدادی از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر که بالغ بر هشتاد نفر بودند قصد حج و مدینه را کردند که بدین وسیله أبو جعفر ثانی^(ع) را ببینند. زمانی که به مدینه رسیدند وارد خانه جعفر بن محمد^(ع) شدند. عبدالله بن موسی برادر حضرت رضا^(ع) بر آنان وارد شد و در صدر مجلس نشست و پس از آن شخصی ندا در داد که این فرزند رسول خدا^(ص) است. هر کس سؤال دارد می‌تواند از او بپرسد. در این هنگام مردی از جا برخاست و سؤال کرد که دربارهٔ مردی که به همسرش می‌گوید تو را به اندازهٔ تعداد ستارگان آسمان طلاق می‌دهم چه نظری داری؟ عبدالله بن موسی جواب داد: بثلاث یصدر الجوزاء والنسر الواقع؛ در این صورت طلاق او سه طلاقه محسوب می‌شود. از این جواب غلط حیرت و غم بر شیعه مستولی شد. مرد دیگری ایستاد و سؤال کرد دربارهٔ مردی که با حیوانی جماع کند چه می‌گویی؟ عبدالله بن موسی جواب داد دست او قطع می‌شود و صد ضربه شلاق می‌خورد و تبعید می‌شود. علمای شیعه از این جواب بسیار واضح البطلان به قدری حیرت زده و مغموم شدند که به گریه افتادند. در این مجلس علما و فقهای شهرهای مختلف از شرق و غرب منطقه اسلامی و حجاز و مکه و عراقین حضور داشتند و به جهت این جواب‌ها در تب و تاب بیرون رفتن از مجلس بودند که ناگهان در باز شد و موفق خادم در جلو و امام جواد^(ع) در پشت سر او در حالی که دو پیراهن و یک شلوار پوشیده بود و عمامه‌ای بر سر نهاده بود که دو طرف آن از جلو و عقب آن حضرت آویزان بود نعلی نهائی پوشیده بود که دوال آن‌ها در میان انگشت پاهایش بود. امام^(ع) به اهل مجلس سلام کرد و نشست و مردم همگی سکوت کردند. آن شخص که سؤال اول را پرسیده بود سؤال خود را تکرار کرد. امام پاسخ داد: «برای جواب به این سؤال کتاب خدا را بخوان. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكَ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٍ بِإِحْسَانٍ﴾ (البقرة، ۲، ۲۲۹)؛ طلاق [رجعی] دو مرتبه است، بعد از آن باید [زن را] بنحو خوبی نگاه داشت یا به طرز نیکوئی رها کرد».

آن شخص گفت اما عمویت موسی بن عبدالله می‌گوید: که او مطلقه می‌شود. امام^(ع) رو به عمویش نمود و فرمود: «ای عمواز خدا بترس و فتوانده. در امر امامت کسی وجود دارد که از تو اعلم است».

سؤال دوم نیز مطرح شد و امام^(ع) پاسخ داد: «در مورد کسی که به حیوانی نزدیک شود

حکمش این است که تعزیر می‌شود و پشت آن حیوان را باید داغ کنند و آن را از آن شهر خارج نمایند که برای آن مرد ننگ نباشد».

امام مجدداً رو به عمویش نمود و فرمود: «لااله الا الله، ای عمو این امر بسیار برخدا بزرگ است که فردای قیامت در مقابلش بایستی و او به تو بگوید که به مردم فتوای بدون علم داده‌ای. ای عمو در امامت کسی وجود دارد که از تو اعلم است».

در این هنگام عبدالله بن موسی به امام جواد^(ع) عرض کرد که برادرم رضا^(ع) را دیدم که در برابر این مسأله همین پاسخ را داد. بعد از آن امام جواد^(ع) هم به او رو کرد و فرمود: «باری در مورد یک نباش قبری که نبش قبر کرده بود و با جنازه زنی مرده زنا کرده بود و کفن او را دزدیده بود، سؤال شد که امام^(ع) جواب دادند که دستان او باید قطع شود و به جهت سرقت کفن نیز باید تبعید کنند».

امام جواد^(ع) پاسخ به سؤال دیگران را در عدم آگاهی رد می‌فرماید و عموی خود را به جواب ندادن آنچه نمی‌داند دعوت می‌کند، همچنان که قرآن نیز پیروی اعتقاد غیر علمی و عمل غیر علمی را نهی می‌نماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (الإسراء، ۳۶/۱۷). قول بدون علم مورد سرزنش خدا و امام معصوم^(ع) قرار گرفته است. بر این اساس از اصول مناظره و پاسخگویی علم کافی است که طرفین باید از آن بهره مند باشند. امام^(ع) در مناظره به مسأله امر به معروف و نهی از منکر اولویت دادند.

۴. مناظره رسواسازی احادیث جعلی در مورد فضائل خلفا:

در محفل دیگر و یا به احتمال، در همان مجلسی که ذکرش رفت، یحیی بن اکثم پرسش‌های دیگری نیز- از جمله مسائلی دربارهٔ خلفای نخستین- از امام جواد^(ع) پرسید؛ ابتدا روایتی را مطرح کرد که در ضمن آن چنین آمده: «جبرئیل از طرف خدا و رسولش^(ص) گفت: از ابوبکر سؤال کن، آیا او از من راضی است؟ من که از او راضی هستم». علامه امینی در کتاب الغدیر می‌نویسد: این حدیث دروغ و از احادیث مجعول محمد بن باب شاذ است.^{۱۳}

امام در آن مجلس که تعداد زیادی از علمای اهل سنت حضور داشتند فرمود: «من منکر فضل ابوبکر نیستم، ولی کسی که این روایت را نقل کرده، می‌بایست به روایتی که از رسول خدا^(ص) نقل شده و همه حدیث‌شناسان صحت آن را پذیرفته‌اند توجه

داشته باشد، مبنی بر این که، آن حضرت در حجة الوداع فرمود: نسبت سخنان دروغ و ساختگی بر من زیاد شده و پس از این زیادتر خواهد شد: «قد كثرت الكذابة علي»، کسانی که دروغ بر من می‌بندند جایگاهشان از آتش پر خواهد شد. هنگامی که حدیثی از طرف من به شما می‌رسد، آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، در صورتی که با آن دو موافقت داشت آن را بپذیرید وگرنه کنارش گذارید. اکنون حدیثی که تونقل می‌کنی، با کتاب خدا موافق نیست؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمُمْ مَا تُؤَسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ (ق، ۵۰/۱۶)، آیا خدا از رضا و سخط ابوبکر آگاهی نداشت که از او می‌پرسد؟ این عقلاً محال است».

پس از آن یحیی درباره روایت مثل: «أبي بكر وعمر في الأرض كمثل جبرئيل وميكائيل في السماء؛ مثل ابوبكر وعمر روی زمین، مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان است». سؤال کرد؟

امام در جواب فرمود: «محتوای این روایت درست نیست؛ زیرا جبرئیل و میکائیل همواره بندگی خدا را نموده و لحظه‌ای به او عصیان نکرده‌اند، در حالی که ابوبکر و عمر پیش از آن که اسلام بیاورند، سال‌های طولانی مشرک بوده‌اند».

آنگاه یحیی در مورد حدیث: «أبو بكر وعمر سیدا كهول أهل الجنة؛ ابوبكر وعمر سید پیران أهل بهشت هستند» پرسید؟

علامه امینی این حدیث را از برساخته‌های یحیی بن عنبسه شمرده و غیر قابل قبول می‌داند، زیرا یحیی شخصی جاعل حدیث و دغلکار بوده است.^{۱۴} ذهبی نیز یحیی بن عنبسه را جاعل حدیث و دغلکار و دروغگو می‌داند و او را معلوم الحال شمرده و احادیثش را مردود معرفی می‌کند.^{۱۵}

امام (ع) فرمود: «در بهشت جز جوان کسی وجود نخواهد داشت تا آن دو نفر، سید و سرور پیران آن باشند».

یحیی درباره حدیث: «إنَّ عمر بن الخطاب سراج أهل الجنة؛ عمر بن خطاب چراغ أهل بهشت است» سؤال کرد؟

امام (ع) فرمود: «در بهشت ملائکه مقربین خدا و آدم و محمد (ص) و کلیه انبیای عظام حضور خواهند داشت، آیا نور آنان برای روشن کردن بهشت کافی نیست که نیاز به نور خلیفه دوم باشد؟».

یحیی در مورد حدیث: «إِنَّ السَّكِينَةَ تَنْطِقُ عَلَى لِسَانِ عَمْرٍ؛ أَرَامِشُ وَوَقَارٌ مِنْ زَبَانِ عَمْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ قَامِشٍ» سخن می‌گوید» سؤال کرد؟

امام (ع) فرمود: «من منكر فضل عمر نيستم، اما ابوبکر که افضل از وی بود، بالای منبر می‌گفت: إِنَّ لِي شَيْطَانًا يَعْتَرِينِي، فَإِذَا مَلَتْ فَسَدَّ دُونِي؛ من شیطانی دارم که گاهی بر من مسلط می‌شود و هر وقت دیدید از راه راست منحرف شدم مرا به راه راست باز آورید».

یحیی گفت: درباره این حدیث چه می‌گویید که رسول خدا (ص) فرمود: «لَوْلِمَ أُبْعَثَ لِعَمْرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ قَامِشٍ؟ يَحْيَى كَفْت: رَوَيْتَ شَدَّهْ اسْتِ كَهْ پِيَامْبِر (ص) فَرَمُود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی‌شدم، حتماً عمر مبعوث می‌شد».

امام (ع) فرمود: «کتاب خدا صادق تر است که می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ﴾ (الأحزاب، ۳۳ / ۷) خداوند که از انبیا برای ادای صحیح و درست رسالتشان پیمان گرفته و آن بزرگواران لحظه‌ای به وی شرک نورزیده‌اند، چگونه ممکن است بر خلاف پیمان خود، شخصی را که بخشی از عمرش را در حال شرک به خدا گذرانده به پیامبری برگزیند؟ همچنین روایت شما با حدیث صحیح: «نَبِئْتُ وَآدَمَ بَيْنَ الرُّوحِ وَالجَسَدِ» که از رسول خدا (ص) نقل شده در تضاد است». یحیی گفت: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «ما احتبس عني الوحي قط إلا ظننته قد نزل على آل خطاب؛ وحی بر من متوقف نشد، مگر آن که گمان کردم بر آل خطاب نازل می‌شود».

امام (ع) فرمود: «برای پیامبران جایز نیست حتی لحظه‌ای در رسالت خود دچار تردید شوند. از طرف دیگر خدا می‌فرماید: ﴿اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ﴾ (الحج، ۲۲ / ۷۵) چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به کسی که مدت‌ها شرک ورزیده است منتقل شود؟

یحیی گفت: از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: «لَوْ نَزَلَ الْعَذَابُ لِمَا نَجَى آلَ عَمْرِ؛ أَوْ عَذَابٌ نَازِلٌ مِي شَدَّ جَزْ عَمْرِ نَجَاتٍ پيدا نمی‌نمود».

امام (ع) فرمود: «این روایت با قرآن که می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ﴾ (الأنفال، ۳۳ / ۸): «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند و نیز مادام که استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند». سازگار نیست و حجت نتواند بود.^{۱۶}

براین اساس برای نزول عذاب دو مانع ذکر شده است و لا غیر؛ اول: وجود مبارک

پیامبر^(ص) در بین مردم. دوّم: توبه و استغفار مردم.

بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می‌کنند، خداوند آنان را عذاب نمی‌کند.^{۱۷}

البته ناگفته نماند که امام^(ع) با حفظ تقیّه، این مناظره را انجام داده است.

صراحت بیان و پرهیز از تکلف و دوری از سخنان کنایه آمیز و چند پهلو و مبهم در گفتار امام^(ع) یکی از آداب مناظره ایشان در برابر مخاطبان هویدا است. صراحت بیان از شرایط مهم مناظره سالم است و نیز برای اثبات حقیقت و کمک به مخاطب در جهت رسیدن او به برداشت صحیح و درست بایستی از مستندات توجیه پذیر استفاده کرد که در مناظرات امام جواد^(ع)، استناد به مطالب مورد پذیرش مخاطب دیده می‌شود.

مناظرات ایشان با مذاهب دیگر به گونه‌ای بود که احساسات مذهبی را جریح دار نمی‌فرمود و ایشان همواره جانب اتحاد و یکپارچگی بین شیعه و سنی را در نظر داشتند.

۵. مناظره با ابن اُبی داود^{۱۹} در فتوا دادن:

امام جواد^(ع) غیر از مناظرات، گاه از راه‌های دیگر نیز بی‌مایگی فقها و قضات درباری عباسیان را روشن نموده برتری خود بر آنان را در پرتو علم امامت ثابت می‌کرد و از این رهگذر اعتقاد به اصل امامت را در افکار عمومی تثبیت می‌نمود.

از آن جمله فتوایی بود که امام در مورد چگونگی قطع دست دزد صادر کرد که تفصیل آن بدین قرار است: زرقان^{۱۸} که با ابن اُبی داود دوستی و صمیمیت داشت، می‌گوید: یک روز ابن اُبی داود از مجلس معتصم بازگشت، در حالی که به شدت افسرده و غمگین بود. علت را جويا شدم. گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر «امام جواد^(ع)» در مجلس معتصم بر سرم آمد!

گفتم: جریان چه بود؟ گفت: شخصی به سرقت اعتراف کرد و از خلیفه -معتصم- خواست که با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گرد آورد و محمد بن علی -حضرت جواد^(ع)- را نیز فراخواند و از ما پرسید: دست دزد از کجا باید قطع شود؟ من گفتم: از مچ دست. گروهی از فقها در این مطلب با من موافق بودند و می‌گفتند: دست دزد باید از مچ قطع شود، ولی گروهی دیگر گفتند: لازم است از آرنج قطع شود، و چون معتصم دلیل آن را پرسید، گفتند: منظور از دست در آیه وضو: «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ

وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمُرَافِقِ﴾ (المائدة، ۵، ۶)؛ «صورت‌ها و دست‌هایتان را تا آرنج بشوید»، تا آرنج است. آن‌گاه معتصم نظر محمد بن علی - امام جواد^(ع) - را پرسید؟ و امام جواد^(ع) فرمود: «این‌ها نظر دادند، مرا معاف بدان». معتصم اصرار کرد و قسم داد که باید نظرتان را بگویند. محمد بن علی گفت: «چون قسم دادی نظرم را می‌گویم. این‌ها در اشتباهند، زیرا فقط انگشتان دزد باید قطع شود و بقیه دست باید باقی بماند». معتصم گفت: به چه دلیل؟ امام جواد^(ع) فرمودند: «زیرا رسول خدا^(ص) فرمود: سجده بر هفت عضو بدن تحقیق می‌پذیرد: صورت - پیشانی -، دو کف دست، دو سرزانو، و دو پا - دو انگشت بزرگ پا - . بنابراین اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای او نمی‌ماند تا سجده نماز را به جا آورد، و نیز خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (الجن، ۷۲، ۱۸)؛ «سجده گاه‌ها - هفت عضو که سجده بر آن‌ها انجام می‌گیرد - از آن خداست، پس، هیچ کس را همراه و همسنگ با خدا مخوانید و عبادت نکنید»^{۲۰} و آنچه برای خداست، قطع نمی‌شود».

ابن ابی داود می‌گوید: معتصم جواب محمد بن علی^(ع) را پسندید و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند - و ما نزد حضار، بی‌آبرو شدیم! - و من همانجا - از فرط شرمساری و اندوه - آرزوی مرگ کردم! زرقان در ادامه این گزارش می‌گوید: ابن ابی داود به من گفت که من بعد از سه روز نزد معتصم رفتم و او را به جهت ترجیح قول یک جوان بر آراء فقها سرزنش کردم و به او عواقب ناگوار ترجیح این جوان را برای او توضیح دادم و خلیفه تحت تأثیر شدید این سخنان به یکی از منشیان خود دستور داد که به سراغ امام^(ع) رفته و امام^(ع) را به خانه‌اش دعوت کند. امام^(ع) نیز از این کار ممانعت کرد و گفت که من می‌دانستم که نباید وارد مجالس شما بشوم. اما آن شخص با زبان چرب و نرم و چاپلوسی امام^(ع) را به منزل معتصم کشانید و غذایی مسموم به امام^(ع) دادند. امام^(ع) مظلومانه و به اصرار خود از منزل معتصم خارج شد و فرمود که ماندن من به سود تو نخواهد بود. بعد از گذشت آن روز و شب به پیشگاه خداوند شتافت.^{۲۱}

به گواه تاریخ این آخرین مناظره آن حضرت با علمای اهل سنت است که موجب ایجاد کینه و حسادت و خشم آنان بر علیه امام^(ع) هدایت‌گر شد و این مناظره منجر به شهادت ایشان گردید.

از این روش‌جات و شهادت امام جواد^(ع) در بیان حقیقت و دفاع از حقایق اسلام

و شیعه در نهایت اعتدال ستودنی است. رعایت ملایمت و نرمی و احترام به مخاطب از جمله شیوه حضرت در مناظرات است. علاوه بر آن سیره اهل بیت (ع) خصوصاً امام جواد (ع) در بیان اندیشه‌ها و عقاید بر اساس اعتدال و دوری از هرگونه تعصبات استوار بوده است.

نتیجه

روش امام (ع) در مناظرات ترسیم و مصداق عینی اسلوب صحیح قرآنی است. مجموعه استدلال‌ات حضرت در مناظرات بر پایه علم به قرآن و با تکیه بر علم امامت و در بیشتر مباحث کلامی که بر پایه اصالت عقل تحقق گرفته است و عالمانه است. در مناظرات امام جواد (ع) ویژگی‌ها و خصوصیات است که آن را به عنوان مصداق عینی مناظره حسنه و ممدوح از نظر قرآن معرفی می‌گردند که به صورت مختصر به توضیح آن پرداخته می‌شود:

۱. صراحت بیان؛

۲. خلوص؛

۳. رعایت انصاف؛

۴. اهمیت و اولویت دادن به امر به معروف و نهی از منکر؛

۵. استدلال عقلی با استناد به سند معتبر و قرآن؛

۷. متانت در بیان و ملایمت گفتار؛

۸. شجاعت و شهامت امام جواد (ع)؛

مناظرات آن حضرت بیشتر در اوج سن کودکی و در جمع دانشمندان و اندیشمندان و دربار عباسی بوده که باعث شهادت پدر بزرگوار ایشان «امام رضا (ع)» بودند؛ و همچنین آخرین مناظره ایشان در جمع قضات و علمای اهل سنت در حضور معتصم ملعون بوده که منجر به شهادت امام همام گشته با این وجود از پاسداری و دفاع از مفاهیم قرآنی و دینی و بیان حقایق فروگذار ننموده‌اند.

۱. لغت‌نامه دهخدا، ۳۱/ ۲۲۹.
۲. روش‌های تبلیغی «کرمی» / ۱۸۶.
۳. المنطق «مظفر» / ۴۰۰-۴۰۹.
۴. المیزان، ۱۰/ ۳۶۷.
۵. یحیی یکی از دانشمندان نامدار زمان مأمون، خلیفه عباسی بود، که شهرت علمی او در رشته‌های گوناگون علوم آن زمان زبانزد خاص و عام بود. او در علم فقه تبحر فوق العاده‌ای داشت و با آن که مأمون خود از نظر علمی وزنه بزرگی بود، ولی چنان شیفته مقام علمی یحیی بود که اداره امور مملکت را به عهده او گذاشت و با حفظ سمت، مقام قضاء را نیز به وی واگذار کرد. یحیی علاوه بر این‌ها دیوان محاسبات و رسیدگی به فقرا را نیز عهده دار بود. خلاصه آن که تمام کارهای کشور اسلامی پهن‌و‌آب آن روز زیر نظر او بود و چنان در دربار مأمون تقرب یافته بود که گویی نزدیک‌تر از او به مأمون کسی نبود. اما متأسفانه یحیی، با آن مقام بزرگ علمی، از شخصیت معنوی برخوردار نبود. او علم را برای رسیدن به مقام و شهرت و به منظور فخر فروشی و برتری جویی فراگرفته بود. هر دانشمندی به دیدار او می‌رفت، آنقدر از علوم گوناگون از وی سؤال می‌کرد تا طرف به عجز خود در مقابل وی اقرار کند!
۶. بحار الأنوار، ۵۰/ ۷۶-۷۷؛ الإرشاد «مفید» / ۳۱۹-۳۲۱؛ الاحتجاج «طبرسی» / ۲۴۵.
۷. بحار الأنوار، ۱۷۵/ ۷۸، الإرشاد ۳۲۲؛ الاحتجاج / ۴۶۲.
۸. صواعق المحرقة «ابن حجر» / ۲۰۵.
۹. بحار الأنوار، ۱۷۵/ ۷۸، الإرشاد ۳۲۲؛ الاحتجاج / ۲۴۷.
۱۰. الکافی، ۱/ ۳۵۳؛ بحار الأنوار، ۵۰/ ۶۸.
۱۱. الکافی، ۱/ ۳۲۰؛ مسند الامام الجواد^(ع) «عطاردی» / ۱۸.
۱۲. اثبات الوصیة / ۲۲۰.
۱۳. الغدير، ۵/ ۳۲۱.
۱۴. همان، ۳۲۲.
۱۵. میزان الاعتدال، ۴/ ۴۰۰.
۱۶. الاحتجاج، ۲/ ۲۴۵-۲۴۹.
۱۷. همان، ۲/ ۲۴۸-۲۴۷؛ بحار الأنوار، ۵۰/ ۸۳؛ نگاهی گذرا بر زندگانی امام جواد^(ع) «عبدالرزاق مقرر ترجمه لولاور» / ۹۸-۱۰۰.
۱۸. زرقان، لقب ابوجعفر بوده که مردی محدث بوده است و فرزندش به نام عمرو استاد اصمعی محسوب می‌شده است.
۱۹. ابن ابی داود که صحیح آن طبق نقل بحار الأنوار، ابن ابی دؤاد می‌باشد، در زمان خلافت مأمون، معتمد، واثق و متوکل عباسی، قاضی بغداد بوده است. «پاورقی بحار الأنوار، ۵۰/ ۵».
۲۰. مسجد - بکسر جیم، یا بفتح آن - به معنای محل سجده است، و همان‌طور که مسجدها و خانه خدا و مکانی که پیشانی روی آن قرار می‌گیرد، محل سجده هستند، خود پیشانی و شش عضود دیگر نیز که با آن‌ها سجده می‌کنیم محل سجده محسوب می‌شوند و به همین اعتبار در این روایت «المساجد» به معنای هفت عضوی که با آن‌ها سجده می‌شود، تفسیر شده است. «تفسیر مجمع البیان، ۱۰/ ۳۲۷».
۲۱. التفسیر العیاشی، ۱/ ۳۲۰؛ بحار الأنوار، ۵۰/ ۱۰۵؛ وسائل الشیعة، ۲۸/ ۲۵۰.